

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث در دلالت روایت قبل

بحث رسید به روایت مکاتبه ایوب بن نوح که از امام کاظم(ع) سؤال کرد هل نأخذ فی احکام المخالفين ما يأخذون منها فی احکامهم أم لا فکتب(ع) يجوز لكم ذلك اذا كان مذهبكم فيه التقية منهم و المداراة که مرحوم صاحب وسائل نظیر این روایت را به سند دیگر در کتاب القضاء در جلد 27 و مسائل در باب 11 از ابواب آداب القاضی حدیث اول صفحه 226 آورده است؛ منتها آن روایت مکاتبه نیست و از امام هادی(ع) نقل شده و سندش هم سند معتبری است. لذا، اینها دو روایت هستند؛ نتیجه این است که در این دو روایت سائل سؤال می کند که آیا همانطوری که مخالفین بر طبق احکام خودشان از ما اخذ می کنند ما هم می توانیم بر طبق احکام آنها اخذ کنیم یا نه؟

در سؤال با توجه به قرائنی که وجود دارد، از خصوص مسئله ارث سؤال شده است؛ یعنی ما نمی توانیم در این روایت کلمه حکم یا احکام را بگوییم مراد مطلق احکام است؛ با توجه به این، «نأخذ» ظهور در اخذ فعلی دارد؛ یعنی مالی که انسان بخواهد بگیرد. خود کلمه «نأخذ» قرینه روشنی است بر اینکه مراد از این احکام، اموالی است که بعنوان ارث و یا با مقداری تعدی، بعنوان حقوق مالی به انسان می خواهد برسد، است؛ و دیگر شامل طلاق و سایر ابواب فقهی نمی شود. نکته دوم این که «احکام» به مخالفین اضافه شده است، یعنی در جایی مطرح است که می خواهیم مسئله سهم الارثی را طبق حکم مخالف اخذ کنیم؛ بنابراین، مورد روایت و مورد سؤال شامل کفار و اهل ذمه نمی شود؛ مخصوصاً این جوابی هم که وجود دارد، خودش قرینه بر این معناست. چرا که در اصطلاح روایات، از کفار تعبیر به مخالف نمی کنند و مقصود از مخالف، اهل سنت است.

این دو خصوصیت در مورد سؤال. اما در جواب، امام(ع) می فرماید يجوز لكم ذلك، و منظور از ذلك اخذ است؛ البته این جواز اخذ را قید می زنند به این که اذا كان مذهبكم فيه التقية منهم و المداراة. در اینجا روایت را غالباً طوری معنا کردند که از آن استفاده می شود الزام در باب ارث نسبت به مخالف در جایی است که شرایط، شرایط تقیه باشد. حال، این سؤال مطرح می شود که در چه چیزی تقیه است؟ اگر يك شيعه بگوید که بر حسب مذهب من تعصیب باطل است، و من در اینجا می خواهم نسبت به این میت سنی که یک عصبه شیعه دارد، بر طبق مذهب خودم عمل کنم؛ آیا این مخالف با تقیه است؟ آیا عدم اخذ مخالفت با تقیه دارد؟ اگر بگوییم این روایت قید دارد و می گوید در شرایط تقیه می توانید مال را اخذ کنید، این مسئله وجود دارد که در گرفتن تقیه معنا ندارد؛ چرا که می تواند پول را نگیرد؛ همانگونه که اگر وارث سنی هم باشد می تواند آن را نگیرد.

نتیجه این می شود که پس باید معنای دیگری برای روایت ذکر کنیم. بعد از این اشکال، دو راه دیگر برای توجیه وجود دارد؛

يك راه این است که بگوییم در مسئله اخذ و عدم اخذ تقیه نیست، بلکه امام(ع) می خواهند بفرمایند اگر زمان، زمان تقیه است -

این کنایه است از این که زمان، زمانی است که حکام و قضات آن از اهل سنت هستند - اخذ مانعی ندارد. اشکال این توجیه آن است که بر خلاف ظاهر روایت است؛ چه آن که ضمیر در کلمه «فیه» ظهور در خود اخذ دارد؛ پس، نمی‌توانیم بگوییم اگر عصر، عصر تقیه است، گرفتن مال مانعی ندارد.

توجیه دوم این است که بگوییم تقیه مربوط به همان اخذ یا عدم اخذ است؛ به این بیان که اگر آن مال را نگیرد، در میان ورثه میت به عنوان شیعه مطرح می‌شود؛ اگر آن سهم را بعنوان عصبه اخذ نکند، مشخص می‌شود که این شخص شیعه است و ممکن است که برای او خطرناک باشد.

این هم باز يك توجیهی است که فقط بعنوان احتمال می‌شود که مطرح شود. چرا که همانگونه که عرض کردم در اینجا شخص می‌تواند بدون آن که بگوید شیعه است، از گرفتن مال امتناع کند؛ بگوید من نمی‌خواهم از مال این میت وارد زندگی شود.

بنابراین، اولاً اشتراط تقیه در این روایت معنا ندارد؛ برای اینکه مورد خود روایت چیزی نیست که عدمش منافات با تقیه داشته باشد؛ می‌تواند آن سهم الارث را نگیرد و با تقیه هم منافاتی ندارد؛ ثانیاً اگر تقیید را هم قبول کنیم، تالی فاسد دیگری دارد و آن این که باید بگوییم قاعده الزام در همه موارد بصورت مطلق است، اما در باب ارث بصورت مقید است. آیا به این مطلب می‌توان ملتزم شد؟ این مسئله قابل التزام نیست؛ زیرا، اولاً هیچ فقهی چنین تفصیلی را ندارد و وقتی به کتب فقهی فقها مراجعه کنید، از نظر فتوا، چنین فتوای صریحی بر تفصیل بین ابواب فقهی نیست. ثانیاً چه فارق وجود دارد که بگوییم فردی که در يك شهر زندگی می‌کند، اگر يك سنی زن خودش را سه طلاقه کرد، اینجا مقید به تقیه نیست، اما اگر بخواهد از او مالی را بعنوان ارث، به صورت تعصیب ببرد، مقید به تقیه است؟

ممکن است کسی بگوید ما به وسیله تقیید در اینجا تمام مطلقات را قید می‌زنیم؛ **الزمهم ما الزموا به انفسهم یا من دان بدین قوم لزمه حکمه** همه مقید به این قید می‌شوند. نتیجه این می‌شود که قاعده الزام به شرایط تقیه منحصر می‌شود. اشکال و جواب این مطلب آن است که خصوص مورد سؤال احکام مخالفین است، و این قید مانع می‌شود که چنین حرفی را بزنیم؛ چون قاعده الزام اختصاص به مخالفین ندارد و در مورد اهل ذمه هم جریان دارد؛ و حتی بالاتر، نسبت به کفار هم جاری است؛ و در این موارد تقیه معنا ندارد.

این اشکالات ما را راهنمایی می‌کند به اینکه چه بسا روایت معنای دیگری داشته باشد. به نظر ما اصلاً اینجا بحث تقیید نیست؛ امام (ع) که می‌فرمایند **يجوز لكم ذلك اذا كان مذهبكم فيه التقية و المداراة**، این «إذا» قید برای جواز اخذ نیست؛ بلکه بیان برای آن کسی است که می‌تواند الزام کند - آخذ -؛ یعنی آخذ اگر شیعه است، می‌تواند مال را بعنوان قاعده الزام بگیرد. هم در این روایت و هم در روایت کتاب القضاء تعبیر به مذهب دارد - **إذا كان مذهبكم** - و خود این تعبیر درست بر خلاف این معنایی است که ذکر شد؛ شرایط چه ربطی به مذهب دارد؟

باید گفت که وزان این قید درست وزان روایت مکاتبه همدانی است که امام (ع) فرمودند: **إن كان من يتولنا؛ يعني عنوان مشیری دارد.** بنابراین، ما باشیم و این روایت، ما باشیم و روایت مکاتبه همدانی، ملزم باید از شیعیان و موالیان اهل بیت (ع) باشد. پس، اگر بخواهیم روایت را آنطور معنا کنیم و در اصول هم مبنای حجیت مفهوم شرط را بپذیریم، دچار این اشکالات عدیده است؛ و همانطور که گفتیم، کلمه «مذهبکم» قرینه خیلی خوبی است بر این معنایی که ما گفتیم؛ «مذهبکم» معنایش این است که کاری ندارد الآن عصر تقیه یا زمان مدارات است؛ وقتی می‌گوییم **إذا كان مذهبكم** مثل این است که می‌گوییم **التقية ديني و دين آبائي**، در مذهب و دین ما تقیه وجود دارد؛ من الاول الی آخر؛ اینطور نیست که بگوییم این زمان، تقیه است و فردا نیست. لذا، از روایت، تقیید فهمیده نمی‌شود؛ و حال که «إذا» از إزای شرطیة و تعلیقیه خارج شد، يجوز لكم ذلك فی حال اینکه شما از موالیان ما هستید. و به نظر ما، اگر روایت را اینگونه معنا کنیم، مشکلی نخواهد بود.

روایت دیگر کتاب المیراث برای قاعده الزام

روایت دیگری که در کتاب المیراث وجود دارد که اگر آن را بخوانیم، بحث روایات تمام می‌شود، روایت 66 همین باب، صفحه 159 هست که معتبره است. باسناده عن احمد بن محمد، عن محمد بن اسماعیل بن بضیع، قال: سألت الرضا(ع) عن میت ترك أمه وأخوة وأخوات از امام هشتم در مورد میتی که از او مادر و خواهر و برادران باقی مانده، سؤال کرده است فقسم هؤلاء «هؤلاء» اشاره به اهل سنت دارد، فأعطوا الأمه الثلاث به مادرش يك ششم دادند و أعطوا الأخوة والأخوات ما بقى باقی مانده از يك ششم را به خواهران و برادران میت دادند فمات الأخوات خواهرانش مرده‌اند، سائل می‌گوید من از ورثه آن خواهران هستم فأصابني من ميراثه از میراثش به من رسیده است فأحببت أن أسئلك هل يجوز لي أن أخذ ما أصابني من ميراثها على هذه القسمة می‌خواهم از شما سؤال کنم آن میراثی که به خواهران به عنوان تعصیب داده‌اند والآن مرده است و من از ورثه آنها هستم، آیا من از میراث آنها می‌توانم چیزی را بگیرم یا نه؟ فقال بلى حضرت فرمود: بله، می‌توانی بگیری.

شاهد ما در اینجا همین قول امام(ع) است که می‌فرماید اخذ در اینجا اشکال ندارد؛ و این نمی‌شود، مگر طبق قاعده الزام. منتها روایت يك ذیلی دارد و آن این که: فقلت ان ام الميت فيما بلغني قد دخلت في هذه الامر به من خبر دادند مادر میت اول سنی بوده اما حالا شیعه شده است، آیا با این وجود نیز می‌توانم آن مال را بگیرم؟ فسكت قليلاً امام(ع) يك سكوت مختصری فرمودند ثم قال خذه. این ذیل روایت می‌تواند از شواهدی در ردّ بر مرحوم حکیم باشد؛ مرحوم آقای حکیم می‌فرمودند اگر شیعه شود، طلاق كالعدم می‌شود و مرد می‌تواند به زوجه رجوع کند؛ حال، در اینجا این شیعه می‌گوید مادر میت سنی بوده، می‌گوییم در این صورت قاعده الزام در حق او جاری می‌شود؛ بعد سؤال می‌کند به من خبر دادند که او شیعه شده، با این حال، امام(ع) می‌فرماید «خذه»، آن سهم را بگیر؛ پس، معلوم می‌شود استبصار نقشی ندارد.

مرحوم آقای حکیم در صفحه 528 از جلد 14 مستمسک معنایی برای این روایت ذکر می‌کنند که اصلاً با ظاهر روایت سازگاری ندارد؛ ایشان فرمودند روایت ظهور در این دارد که این شخص پول را گرفته و تمام شده است؛ بعد از گرفتن است که امام(ع) می‌فرماید استبصار او اثری ندارد.

از ایشان سؤال می‌کنیم کجای روایت دارد که پول را گرفته است؟ برعکس، او می‌گوید فاحببت أن أسئلك هل يجوز أن أخذ و این تصریح در این است که هنوز پول و سهم الارث را نگرفته است. پس از بررسی روایاتی که در آنها کلمه الزام بود، نوبت به بحث و بررسی روایاتی می‌رسد که در آنها کلمه الزام نیست، اما روایات به این قاعده مربوط می‌شوند؛ و در آنها کلماتی است که اشعار به این مطلب دارند؛ این روایات، در جوایز سلطان، در باب حدود، در باب صلاة بر میت و در کتاب النکاح آمده‌اند که يك مورد خیلی روشنش بحث متعه و عقد موقت است.

این موارد را نیز ما باید بیان کنیم؛ روایت بعد در صفحه 464 از جلد 8 روضة المتقین مرحوم مجلسی که شرح من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق است، آمده که آقایان آن را مطالعه کنند.